

ویژگی‌ها و پی‌آمدهای رویارویی عباسیان با شیعیان و امامان شیعه^۱ علی آقانووری^۲

چکیده

عباسیان پس از پیروزی بر امویان و به دست گرفتن کار خلافت، بیش‌تر در راه فراچنگ آوردن اقتدار سیاسی و حفظ و پای‌داری حاکمیت خود کوشیدند و برای رسیدن به این هدف‌ها، از هیچ کوششی فروگذار نکردند؛ چنان‌که با ابزارهای گوناگون سیاسی - نظامی، به حذف مخالفان و رقیبان سیاسی‌شان پرداختند و برپایی پایگاهی مذهبی را پی گرفتند. ماجرای رقابت و چالش‌های آنان با علویان و رهبران شیعه، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا پس از زوال خلافت اموی، علویان به‌ویژه امامان شیعه مهم‌ترین مانع اقتدار حاکمیت بنی‌عباس بودند. سایه سنگین شیعه و رهبران‌ش به‌ویژه با توجه به پایگاه روشن مردمی و مذهبی و پیشینه درخشان آنان در رویارویی‌های گذشته، شایستگی‌شان را برای حاکمیت سیاسی نمایان می‌کرد. عباسیان نیز از جایگاه برجسته و تأثیرگذاری این دسته از بنی‌هاشم (حسنی و حسینی) به‌نیکی آگاه بودند و از این‌رو، مهم‌ترین دغدغه آنان، مبارزه با این افراد بود. علویان به‌ویژه امامان شیعه نیز در این چالش بر پایه ظرفیت‌های زمان و زمانه، رفتار می‌کردند و فشارها و مشکلات سیاسی و اجتماعی و حتی اختلافات و انشعابات ناخواسته را برمی‌تابیدند.

این مقاله با عرضه گزارشی چکیده درباره چگونگی و چرایی چالش خلفای عباسی با علویان به‌ویژه پیشوایانشان؛ به بررسی تأثیرات سیاسی - مذهبی امامان شیعه در آن روزگار می‌پردازد. دعوی گزاف خلفای عباسی درباره شایستگی‌شان برای میراث پیامبر

۱. تاریخ دریافت: ۸۹/۹/۱۷. تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۲/۳.

۲. استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب. Aghanoorii123@gmail.com

اکرم (ص) و پیوستگی آنان در ستم‌کاری بر علویان و امامان شیعه، روی‌کردهای حذفی خلفای عباسی به واکنش علویان و امامان شیعه در برابر آنان و پی‌آمدهای فرقه‌ای آن برای شیعه و تشیع، از مباحثی‌اند که این نوشتار با استناد به منابع کهن و پژوهش‌های معاصران درباره آنها سخن خواهد گفت.

کلیدواژگان

علویان، عباسیان، اهل‌بیت، ائمه، امام صادق(ع) و امام کاظم(ع)

مقدمه

مهم‌ترین هدف و دغدغه حاکمان اموی و عباسی، از هنگام چیرگی سیاسی امویان تا برچیده شدن بساط خلافت عباسیان به پیشوایی هلاکوخان مغول، حفظ اقتدار و پیشوایی و تثبیت مشروعیت سیاسی بود و از این‌رو، از هیچ کوشش سیاسی، فکری و مذهبی در این‌باره فروگذار نمی‌کردند. تلاش برای گستراندن مبانی و دسته‌بندی‌های خودی و تعقیب گروه‌هایی که مشروعیتشان را نمی‌پذیرفتند، شیوه رایج و مسبوق‌همه خلفای اموی و عباسی بود؛ چنان‌که همین هدف، آنان را به ریختن خون پاک فرزندان پیامبر اسلام و هتک حرم امن الهی و شهر رسول خدا واداشت و از شدت خون‌ریزی به «مسرف» و «سفاح» ملقب شدند. عباسیان برای استوار کردن پایه‌های قدرتشان، نه تنها علویان و خاندان پیامبر (ص) را همواره آزار می‌دادند که گاهی آنان را به زندان می‌افکندند یا می‌کشتند. شگردهای گوناگون خلفای عباسی و اموی را در حفظ قدرت سیاسی و تداوم مشروعیت و مقبولیتشان که به چنددستگی فکری جامعه اسلامی نیز انجامید، چنین می‌توان برشمرد:

۱. آزار دادن بدنی و سرکوب صاحبان اندیشه و مخالفان فکری سیاسی؛
 ۲. گستراندن برخی از اندیشه‌های کلامی مانند جبرگرایی و مبارزه با قدریه و تقویت دیدگاه مرجئه؛
 ۳. تکفیر و تفسیق و سرکوب اندیشه‌های رقیبان؛
 ۴. پدید آوردن سنت‌های هم‌ارز و بدیل سنت‌های اسلامی و تقدیس سنت صحابه؛
 ۵. جعل حدیث درباره فضایل خلفا و تقویت پایه‌های خلافت و اقتدار سنتی؛
 ۶. مبارزه با مکتب اهل‌بیت و پیروان شیعی آنان.
- ماجرای پیروان اهل‌بیت با توجه به ویژگی‌های مذهبی آنان و رویارویی دستگاه

خلافت با اندیشه شیعی، از برجستگی ویژه‌ای در منابع تاریخی برخوردار است؛ چنان‌که می‌توان گفت بخش‌بندی نخستین شیعیان به «فاطمی» و «کیسانی» و جای گرفتن علویان در دو دسته «زیدی» و «جعفری» یا دسته‌بندی شیعیان امامی به «اسماعیلی»، «واقفی» و «قطعی» و شعبه‌های فرعی دیگر که به جدایی کسانی از راه و آیین امامان دوازده‌گانه انجامید، پیوند استواری با سیاست حاکمان و دگرگونی‌های سیاسی آن زمان داشته است. این مقاله برای اثبات این دعوی، تنها گزارشی اجمالی درباره واکنش هر یک از خلفای عباسی عصر نخست، با اهل بیت و پیروانشان عرضه می‌کند تا در پرتو آن زمینه‌ها و پی‌آمدهای سیاست فکری - سیاسی و فرقه‌ای آنان روشن‌تر شود.

روزگار عباسیان

خاندان عباسی، یکی از دو شاخه اصلی بنی‌هاشم بودند که با بهره‌گیری از جایگاه اهل بیت و زمینه‌سازی علویان، به بزرگ‌ترین جنبش تاریخی در برابر امویان دست زدند و سرانجام در این چالش پیروز شدند. بر پایه گزارش‌های فراوان تاریخی، آنان نخست با درافکندن شعار «الرضا من آل محمد» و وعده‌هایی درباره سپردن قدرت به دست فردی نامشخص از خاندان پیامبر(ص)، قیامشان را آغاز کردند (اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۱۵۱؛ احمد امین، بی تا، ج ۳، ص ۲۸۰ - ۲۸۱). پیش از برافتادن امویان، مرز روشنی میان علویان و عباسیان یا بنی‌علی و بنی‌عباس نبود؛ چنان‌که مردم به‌ویژه اهل خراسان و بسیاری از شیعیان دوستدار اهل بیت، در هنگامه اوج‌گیری جنبش عباسیان نمی‌توانستند معارضان حکومت اموی را از یک‌دیگر بازشناسند؛ زیرا این دو شاخه هاشمی (عباسی و علوی)، هدف سیاسی مشترکی را به نام رویارویی با امویان دنبال می‌کردند. حرکت و دعوتی که در اواخر روزگار امویان آغاز شد و زمینه سقوط این حزب را فراهم کرد، با نام عباسیان پیوند خورده است، اما بی‌گمان زمینه‌سازی و جنبش‌های علویان به‌ویژه زید بن علی (ع) در کوفه و فرزندش در خراسان (دو مرکز مهم دعوت عباسیان) و جایگاه و مظلومیت ویژه اهل بیت در گستره فراخوان عباسیان، به سامان‌یابی دعوت آنان شتاب بخشیده، پیروزی آنان را به دنبال آورد (مغنیه، ۱۹۸۱، ص ۱۱۳؛ لیشی، ۱۳۶۳، ص ۵۱ - ۵۲؛ جاسم حسین، ۱۳۷۷، ص ۶۲ - ۶۴؛ جعفریان، ۱۳۸۱، ص ۳۶۳ - ۳۶۶).

علویان به پشتوانه چنین جایگاهی حتی پیش از حرکت رسمی قیام و در نشست با هم‌کاران هاشمی خود، از حزب یا شاخه‌ای به نام عباسیان سخن نگفتند، بلکه «محمد نفس زکیه» را خلیفه برگزیده پس از پیروزی خواندند و با او بیعت کردند (اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۱۸۵؛ ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۳۷۰).

رویارویی عباسیان با شیعیان و قیام‌های رهبرانشان

علویان به زودی دریافتند که شعار نخستین عباسیان (الرضا من آل محمد) مصداق دیگری دارد و اوضاع تغییر نکرده است. شیرین‌کام شدن خلفای عباسی از قدرت و تلخ‌کام شدن علویان از برنیامدن آرزوهایشان موجب کشمکش سیاسی - مذهبی و رویارویی نظامی این دو فرع هاشمی با یکدیگر شد. البته علویان پیش از رسیدن عباسیان به قدرت، زیر فشار و اختناق می‌زیستند و دستگاه بنی‌امیه بر اثر کینه کهنه خود درباره فرزندان هاشم به‌ویژه پیامبر (ص) و خاندانش، اسلام‌زدایی و سرکوب اهل‌بیت (ع) را از برنامه‌های مهم خود می‌دانست و پس از چیرگی سیاسی‌اش نیز همواره در اندیشه انتقام‌گیری تاریخی از اسلام و بنیادگذار آن بود. منابع گوناگون تاریخی، از کوشش امویان به‌ویژه تلاش معاویه، مؤسس خلافت امویان در این زمینه‌ها گزارش کرده‌اند (برای نمونه، ر.ک: شبر، ۱۹۹۸، ص ۳۷ - ۴۷؛ احمد امین، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۸۱ - ۳۷۸). آنان پس از رسیدن به قدرت، نه دغدغه‌ای نسبت به اسلام و قرآن نشان دادند و نه بدین کار نیازی داشتند. (برای آگاهی از گزارش منابع کهن در این‌باره، ر.ک: شبر، همان، ص ۳۷ - ۴۶).

باری، بیش‌تر مورخان و پژوهش‌گران همین مسئله را از عوامل شکست امویان دانسته‌اند، اما راه و روش عباسیان در تثبیت قدرت و چگونگی رویارویی با مخالفان علوی خود، چنین نبود؛ یعنی آنان با بهره‌گیری از تجربه شکست بنی‌امیه، در مقایسه با آنان از شناخت بیش‌تری درباره علویان و امامان (اهل‌بیت (ع)) و دوستی توده مردم با این خاندان برخوردار بودند و به‌نیکی می‌دانستند که بدون داشتن پایگاهی مذهبی و معنوی، به پای‌داری خلافت نمی‌توانند امیدوار باشند. از این‌رو، می‌کوشیدند که به هر شیوه‌ای خود را از اهل‌بیت بشمرند و خلافتشان را به پیامبر (ص) منسوب کنند. آنان با چنین کاری هم می‌توانستند حقوق خاندانشان را با دلایل مذهبی و شرعی توجیه کنند



وهم بهانه‌ای برای سرکوبی علویان به دست آورند.

خطبه‌های ابوالعباس سفاح، نخستین خلیفه عباسی و عمویش، خطبه و منشور سیاسی منصور در آغاز خلافت، نامه منصور به محمد نفس زکیه و نام‌گذاری قصرش به «هاشمیه»، نشان‌دهنده همین رویکرد است (ر.ک: مسعودی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۰ - ۲۷۴ و ۳۱۱ - ۳۱۲؛ طبری، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۸۱ - ۸۶؛ یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۳۱). سفاح و عمویش داوود بن علی در نخستین خطبه و منشور حکومتی خود، به پشتوانه پیشینه تاریخی‌شان و با استناد به آیاتی از قرآن که از ویژگی‌ها و برتری‌های خاندان پیامبر (ص) سخن می‌گویند، بر سه نکته مهم تأکید کردند:

۱. تلاش عباسیان برای پشتیبانی از اسلام و سرنگونی خلافت غاصبانه بنی‌امیه؛

۲. نزدیکی خانوادگی عباسیان با پیامبر اسلام و برتری این نسبت در مقایسه با تبار

دیگران؛

۳. شایستگی (احقیّت) خاندان و بیت عباسی برای به دست گرفتن خلافت اسلامی

و میراث پیامبر (ص).

این دعوی‌ها در مکاتبات بین منصور، دومین خلیفه عباسی و محمد بن عبدالله، از علویان و سادات حسنی نیز به روشنی دیده می‌شود.

جالب توجه این‌که آنان در برخورد خود با علویان و امامان شیعه، نه تنها شایستگی خود را برای کسب میراث پیامبر (ص) اظهار می‌داشتند، بلکه معتقد بودند که قرابت و شایستگی آنان از علویان بیش‌تر و میراث محمد (ص) ویژه آنان است (نوبختی، ۱۳۵۵، ص ۴۳؛ رازی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۸۴) و به خاطر نیاز به پایگاه شرعی در برابر حریفان و رقیبان علوی خود و امامان شیعه، همواره خودشان را «خلیفه الله» می‌خواندند (قادری، ۱۳۷۵، ص ۷۲).

افزون بر این، به کسی که آنان را با لقب اهل‌بیت یاد می‌کرد، صله‌های فراوان می‌بخشیدند و احادیثی نیز در این‌باره جعل می‌کردند و می‌گسترده و حتی با افتخار به نقل حدیث «سفینه» از جدشان ابن‌عباس می‌پرداختند و خودشان را مصداق آن می‌خواندند (سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۷۴ و ۲۷۹). کسانی بر این باورند که عباسیان تلاش می‌کردند کمبود مذهبی و پشتوانه معنوی خود و انتقال خلافت را به خاندانشان، با واسطه ابوهاشم، فرزند محمد حنفیه علوی توجیه کنند، اما با توجه به

گزارش‌های فراوان تاریخی، گمان می‌رود دعوی آنان فراتر از وام‌گیری از علویان بوده باشد.

به هر روی، خلفای عباسی به‌رغم امویان نه تنها زعامت و خلافت سیاسی را بسنده نمی‌دانستند که بر پایه مبانی مذهبی، درباره رهبری دینی نیز مدعی بودند:

الا و انه ما سعد منبرکم هذا خلیفة بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم، الا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امیر المؤمنین عبدالله محمد و اشار بیده الی ابی العباس. فاعلموا ان هذا الامر فینا لیس بخارج مناحتی نسلمه الی عیسی بن مریم... (طبری، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۸۴ برای آگاهی از خطبه‌های علی برادرزاده منصور و ابوالعباس و منصور، ر.ک: طبری، ج ۶، ص ۸۱ - ۸۴).

مأمون در بخش‌نامه‌ای به رئیس شرطه خود در بغداد، درباره سخت‌گیری‌اش در ماجرای «محنت» چنین نوشته است:

ایها الناس اما بعد فان حق الله علی ائمه المسلمین و خلفائهم الاجتهاد فی اقامة دین الله الذی استحققتهم و موارث النبوة الی اورثهم و اثر العلم الذی استودعهم و العمل بالحق فی رعیتهم و التشمیر لطاعه الله فیهم...^۱

بر پایه این بخش‌نامه، نه تنها اجتهاد در اقامه دین حق خلیفه شمرده می‌شود که مردم (جمهور) هیچ رأی و نظری نباید ابراز کنند؛ زیرا اهل جهالتند و از حقایق دین، قواعد توحید و ایمان آگاه نیستند (همان، ج ۷، ص ۱۹۵). واکنش‌های برخی از خلفای عباسی با امامان شیعه و پاسخ آن بزرگواران، دلیل خوبی بر این دعوی است.^۱ شاید تأکید امامان شیعه در روزگار عباسیان بر جایگاه و شأن الهی امامت و تبیین شروط آن مانند نص و برخورداری امام از علم «الدنی»، به همین ادعاهای عباسیان ناظر بوده باشد. هم‌چنین واکنش شدید خلفای عباسی در برابر علویان به‌ویژه امامان شیعه و گماردن جاسوس برای آنها، بر رویارویی مذهبی آنان درباره امامت و خلافت دلالت می‌کند (شبر، ۱۹۹۸، ص ۱۷۴ - ۱۸۰). البته تلاش عباسیان برای اثبات و اعلام برتری تاریخی و مذهبی خویش برای گرفتن میراث پیامبر (ص)، روی دیگری از سکه تطبیق مفهوم

۱. نمونه‌هایی از این واکنش‌ها را در مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۸، ص ۱۲۶، طبرسی، ج ۲، ص ۳۴۳ - ۳۵۳ و صدوق، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۲۰۷ و ۲۱۷ می‌توان یافت.



اهلبیت بر خاندانشان بود.

کاستن از تأثیرگذاری اهلبیت در مردم و تقویت جایگاه رقیبان فکری و مذهبی تشیع و امامانش، دیگر کوشش آنان در این زمینه به شمار می‌رود (جاسم حسین، ۱۳۷۷، ص ۶۵ - ۷۰؛ جعفریان، ۱۳۸۱، ص ۳۳۶، ۳۳۳ و ۳۳۲؛ اقبال، ص ۶۹ - ۷۱؛ اسد حیدر، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۱۵ و ۴۸۱).

رویارویی علویان با خلفای عباسی

اعضای خاندان عباسی در شایستگی اهلبیت برای نشستن در جایگاه خلافت اسلامی هم‌داستان بودند، اما خاستگاه اصلی نزاع این بود که عباسیان مفهوم اهلبیت شایسته زعامت را به سود خود تفسیر می‌کردند. از سوی دیگر، علویان آنان را غاصبان خلافت و حقوق سیاسی خود می‌دانستند و عباسیان پس از رسیدن به قدرت، از باور علویان در این باره به‌خوبی آگاه بودند، اما از شیرینی خلیفه بودن و رهبری سیاسی - مذهبی نیز به‌آسانی نمی‌توانستند گذشت. خاستگاه و راز درگیری‌های سیاسی - نظامی پیوسته میان این دو نسل هاشمی و پافشاری هر یک آنان بر این چالش، همین بود. با توجه به تأثیر فراوان این تقابل در تفرق مذهبی شیعیان، گزارش درباره برخی از مهم‌ترین شورش‌ها در برابر عباسیان روزگار امامان ناگزیر می‌نماید.

منصور نخستین خلیفه‌ای بود که بر آتش اختلاف میان عباسیان و علویان دمید (سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۲۶۱) و نخستین افراد علوی که در برابر حکومت او برخاستند و سرانجام به شهادت رسیدند، از فرزندان امام حسن (ع) بودند. مانند محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به «نفس زکیه» و برادرش ابراهیم. منصور پیش از قیام محمد، عبدالله بن محض پدر او را که شیخ بزرگ علویان در روزگار خودش بود، همراه با همه فرزندان، برادران و برادرزادگانش دستگیر کرد و به زندان انداخت تا اینکه در آن‌جا جان سپردند (مسعودی، ج ۳، ص ۳۰۶ - ۳۰۹؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۰، ص ۲۲۱).

بر پایه گزارش یعقوبی، عبدالله بن محض و یارانش با میخ به دیوارهای زندان کوفته شدند و جان دادند (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷۰)^۱. هم‌چنین دهها علوی دیگر در

۱. برای آگاهی از شرح این ماجرا، رک: اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۱۶۶ - ۲۴۰ و برای آگاهی از تحلیل عوامل آن، رک: محمد سهیل طقوش، ۱۳۸۰، ص ۶۰ - ۶۶.

روزگار وی قیام کردند، اما در کارشان ناکام ماندند. مسعودی گزارش کرده است که منصور روزی پس از قتل محمد و ابراهیم به هم‌نشینان چنین گفت:

به خدا برای بنی مروان هیچ مردی را از حجاج خیرخواه‌تر ندیدم. در این حال مسیب بن زهیر برخاسته، گفت یا امیرالمؤمنین حجاج در کارش (وفاداری‌اش به خلیفه اموی) از ما پیشی نگرفت و ما در وفاداری بیش‌تر برای شما از وی تخلف نکردیم؛ زیرا با اینکه خداوند برای ما عزیزتر از پیامبر (صلی الله علیه و سلم) خلق نکرد، اما تو دستور قتل فرزندان او را به ما دادی و ما نیز اجابت کردیم (مسعودی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۰۹).

بنابراین، برخی از پژوهش‌گران گفته‌اند که عباسیان بیش از امویان، بر علویان فشار می‌آوردند، بلکه علویان در روزگار خلافت منصور به اندازه دوران نود ساله امویان آزار و شکنجه ندیدند^۱ (آل کاشف‌الغطاء، ۱۴۱۵، ص ۵۱).

هادی عباسی نیز از دیگر خلفای سخت‌گیری بر علویان بود که مقرری آنان را قطع کرد و به کارگزارانش فرمان داد که بر علویان فشار بیاورند و تحرکات آنان را پایان دهند. این‌رو، گروهی از علویان در زمان او به جنبشی دست زدند و به جاهای دیگر پناهنده شدند؛ چنان‌که برخی از شیعیان بر اثر فشارهای او به حسین بن علی بن حسن، از نوادگان امام حسن معروف به «شهید فخ» روی آوردند و رهبری‌اش را برای قیام و انتقام پذیرفتند. هادی عباسی قیام شهید فخ را نیز در منطقه حجاز سرکوب کرد صاحب این قیام که از مقدس‌ترین قیام‌های شیعی است در ۱۶۹ هجری همراه با گروهی از اصحابش به شهادت رسید. البته دسته‌ای از آنان نجات یافتند و پس از این، در شهرهای گوناگون پراکنده و پنهان شدند و ادريس بن عبدالله بن حسن بن علی از میان آنان رهسپار مغرب شد، اما کسی از جاسوسان عباسی در عصر رشید او را مسموم کرد و به شهادت رساند و فرزندش جایش را گرفت و حکومت «آدراسه» را در آن منطقه بنیاد گذارد و عبدالله بن حسن نیز به سرزمین دیلم در مشرق رفت (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۳۶۶ و ۴۰۶ - ۴۰۷). موسی بن عیسی از کارگزاران برجسته دستگاه عباسی درباره قیام‌کنندگان و همراهان شهید فخ گفته است:

۱. برای آگاهی از نمونه، ر.ک: صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۰۲.



به خدا قسم آنان اگرچه نزد خدا گرامی‌تر و به آنچه نزد ماست (خلافت) شایسته‌ترند، چه می‌توان کرد که سلطنت و حکومت نازاست؛ فرزند و پدر نمی‌شناسد و لذا اگر صاحب این قبر (پیامبر) نیز بر سر حکومت با ما به کشمکش بپردازد، با شمشیر ما روبه‌رو خواهد شد (همان، ص ۳۸۰).

هارون در آغاز حکومتش به دل‌جویی از علویان پرداخت و تا اندازه‌ای زمینه آسایش آنان را فراهم کرد و حتی برای خشنودی‌شان، استان‌دارانی را بر کنار کرد (محمد سهیل طقوش، ۱۳۸۰، ص ۹۶ و ۹۷)، اما کینه‌های کهنه علویان از این دستگاه و یاد و نام شهید فخر و نفس زکیه و شکست روحی و تحقیر شدن او، به‌آسانی فراموش نمی‌شد. کسانی معتقدند که فشارهای رشید بر شیعیان در سنجش با آزارهای حاکمان دوره‌های پیش از او، سخت‌تر بوده است و رفتارهای وی را کم‌تر و کوچک‌تر از رفتارهای تند متوکل نمی‌توان دانست (جعفریان، ۱۳۸۱، ص ۳۹۱).

قیام و رویارویی مهمی میان علویان و عباسیان در دوران هارون گزارش نشده است. حکومت علوی ادراسه در روزگار او در شمال آفریقا نفوذ داشت و هارون فقدان نفوذ سیاسی خود را در آن‌جا نمی‌توانست برتابد، از این‌رو، وی نیز بر علویان فشار می‌آورد و با جاسوسانش آنان را می‌پایید تا اینکه به همین واسطه ادريس بن عبدالله را با سم کشت و یحیی بن عبدالله را نیز با زیرکی از دیلم به سوی خود کشاند و مسموم کرد و خاطرش در این باره آسوده شد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۴۰۷ - ۴۱۰؛ جاسم حسین، ۱۳۷۷، ص ۷۰ - ۷۱). به گزارش مورخان، هارون، موسی بن جعفر را نیز پنهانی به شهادت رساند (ابن طقطقی، ۱۳۶۰، ص ۲۶۹).

روزگار مأمون نیز به‌رغم تظاهر او به دوستی با شیعیان و علویان و حتی دعوتش از امام رضا (ع) برای پذیرش ولایت‌عهدی و شرکت در امر خلافت، از برخی از جنبش‌های شیعی و علوی تهی نبود؛ چنان‌که قیامی به نام «ابوالسرایا» به کارگردانی علویانی مانند ابن‌طباطبا سامان گرفت. ابوالسرایا^۱ خود از علویان نبود و پایگاه و پیشینه نیکویی نداشت، اما حرکتش حلقه‌ای از سلسله حرکت‌های شیعیان زیدی به شمار می‌رفت (همان، ص ۴۲۷). قیام وی نیز به علل گوناگون ناکام ماند.

۱. درباره حرکت او، ر.ک: اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۴۲۴ - ۴۵۲ و درباره علل ناکامی قیامش، ر.ک: لیشی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۰ - ۳۳۴.

جنبش علوی دیگری به رهبری محمد فرزند امام جعفر صادق (محمد دیباج) نیز در دوران مأمون گزارش شده است. وی از کسانی بود که دیگران را به بیعت فراخواند و کسانی با او به نام امیرالمؤمنین بیعت کردند. او دعوی مهدویت نیز داشت و سرانجام مأمون او را کشت.

سیاست معتصم (حاکم در ۲۱۸ - ۲۲۷) آخرین خلیفه عصر اول عباسی نیز در برابر علویان، همانند دیگر خلفای سخت‌گیر پیش از خودش بود. حرکات شیعی با نشاطی در دوره او رخ داد؛ محمد بن قاسم بن علی زیدی از نوادگان امام حسن در طالقان قیام کرد (۲۱۹)، اما ناکام شد و پس از دست‌گیر شدنش به زندان افتاد. او توانست زمانی از زندان بگریزد، اما کارگزاران خلیفه بعدی (متوکل) او را گرفتند و او در اسیری درگذشت (اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۴۶۴ - ۴۶۷؛ طبری، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۲۳ - ۲۲۵). گروهی بر اثر گریختن وی از زندان و پنهان شدنش، او را «مهدی امت» خواندند و بر آن شدند که وی زنده است و به‌زودی قیام خواهد کرد.

پژوهش‌گران دو چیز را از عوامل ناکامی محمد بن قاسم شمرده‌اند: گرایش او به دیدگاه‌های کلامی معتزله و اعتقادش به نظریات شاخه جارودیه زیدیه درباره امامت علی (ع). بسیاری از زیدیان، این باور جارودیه را نمی‌پذیرفتند که پیامبر (ص) علی بن ابی‌طالب را با توصیف و بدون ذکر نام به امامت منصوب کرده است و همه آنان که از وی پیروی نکردند، کافر شدند (اشعری، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۳۳؛ لیشی، ۱۳۶۳، ص ۳۸۶ و ۳۸۷).

خلفای عصر دوم عباسی نیز از جنبش‌های شیعیان و قیام‌های علویان، بی‌نصیب نبودند و به‌انگیزه حفظ مقام خلافت، از اجرای سیاست سرکوب و فشار بر آنان کوتاهی نکردند. متوکل که آغازگر خلافت این دوره (از ۲۳۲ هجری) بود، به سخت‌گیری بر تشیع شناخته شده است؛ چنان‌که داستان غم‌انگیز جسارت او را به بارگاه و زائران امام حسین (ع) جز گزارش‌های مشهور تاریخی است. به گفته کسانی، او از وزیرش تأثیر می‌پذیرفت که از سرسخت‌ترین دشمنان شیعه بود (اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۴۷۸).

هر کمکی به شیعیان در زمان متوکل تاوان داشت. او تشیع را فرقه‌ای سیاسی و دیدگاه شیعیان را درباره امامت، توطئه‌ای بر ضد خاندانش می‌دانست و از این‌رو،



می‌کوشید که آنان را از میان ببرد (خاندان نوبختی، ص ۶۸). او حتی معلم فرزندانش را به دلیل دوستی او با «حسنین» کشت (سیوطی، ۱۳۷۰، ص ۳۴۸). زیدیه در این روزگار و در عصر خلافت مستعین (حاکم در ۲۵۲ - ۲۴۸)، به جنبش‌های فراوانی در برابر حکومت مرکزی دست زدند. قیام یحیی بن عمر بن یحیی با شعار «الرضا من آل محمد» از آنها بود که توفیق نیافت. دیگر جنبش مهم این زمان، به رهبری کسی از زیدیان به نام حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل (داعی کبیر) در منطقه طبرستان برپا شد که به پا گرفتن دولتی علوی در آن منطقه انجامید (اصفهانی، ۱۴۱۴، ص ۵۰۶ و ۵۰۷).

باری، زندگی علویان و پیروان اهل بیت در آن روزگار به اندازه‌ای سخت شده بود که به گفته پژوهش‌گر معاصر اهل سنت، با وام دادن جامه خود روزی می‌خوردند:

قومی که خدا خُمس را بر آنان حلال و صدقه را حرام شمرده بود و محبت و کرامتشان را بر دیگران واجب کرده بود، کارشان به جایی رسیده بود که با فروش و عاریه دادن لباس و سلاح خود ارتزاق می‌کردند. آری زشتی‌های بنی‌امیه با همه زیادی آن، در برابر زشتی‌های بنی‌عباس که شهر ظلم و جور را بنیان نهادند، کم و کوچک بود (احمد امین، ۱۳۴۸، ص ۲۹۲ - ۲۹۷).

دشمنی و مخالفت عباسیان با امامان شیعه اثناعشری

روابط علویان با عباسیان بیش‌تر بر پایه مبارزه و رویارویی مستقیم استوار بود. البته بنابر پاره‌ای از گزارش‌ها، گاهی کسانی از علویان نیز بر اثر حسادت یا به انگیزه‌های مادی و مقام‌خواهی، در برابر طبع خواری‌پذیر بشری تاب نمی‌آوردند و بر ضد خاندان خود با عباسیان هم‌کاری می‌کردند که چنین روی‌دادهایی را از نمونه‌های استثنایی باید به شمار آورد؛ زیرا در روابط اهل بیت پیامبر (ص) با عباسیان از آغاز دوره خلافت آنان چیزی جز شمشیر در میان نبود. البته روابط امامان شیعه و پیروان خالص آنان با خلفای عباسی و شیوه رویارویی آن بزرگان با قدرت حاکم و رویدادهای سیاسی، ویژگی دیگری داشت.

سلوک سیاسی امامان بیش‌تر بر پایه دوری از درگیری مستقیم و بهره‌گیری از «تقیّه» استوار شده بود. پی‌گیری هر یک از امامان درباره همین سیاست (تأکید بر مبارزه منفی)، در قالب اصلی عقل‌پسند گزارش شده، اما در سخنان امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) نمود بیش‌تری یافته است (ملایری معزی، ۱۴۱۴، ج ۱۸، ص ۳۷۱). تأکید

امامان بر این سیاست در زندگی فکری - سیاسی‌شان به اندازه‌ای بود که کسانی معتقدند حتی حرکت امام حسین (ع) نیز مُستثنایی در این میان نیست (ولوی، ۱۳۸۰، ص ۲۴۴ - ۲۴۵).

اندازه‌گیری هدف‌های مشترک امامان با دیگر مخالفان سیاسی عباسیان و آگاهی از بنایی یا مبنایی بودن دوگانگی رفتار آنان در این‌باره، از چارچوب این جریده کوتاه فراتر می‌رود، اما به هر روی به متفاوت بودن رویکرد امامان به دستگاه خلافت و شیوه رفتاری آن بزرگواران درباره حاکم و حکومت‌های زمانشان با دیگر سادات علوی می‌توان باور یافت. برخی از پژوهش‌گران برای هر یک از قیام‌های علویان، ردپایی در فرمان امامان جسته و از تأثیر پنهانی آنان در این زمینه سخن گفته‌اند، اما چنین ادعایی با توجه به گواهی منابع تاریخی و روایی اثبات‌پذیر نیست. اگرچه از دیدی می‌توان هم‌سوئی امامان شیعه را با دیگر علویان در این‌باره پذیرفت، تفاوت آشکار سیره و راه و روش آنان با یک‌دیگر در مخالفت با دستگاه عباسی، زمینه هم‌دستی این دو گروه را از میان می‌برد (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، باب سیزدهم از ابواب جهاد العدو). بنابراین، این دیدگاه را که حرکات و قیام‌های علویان به فرمان و انگیزش مستقیم امامان بوده است، تحلیلی استوار بر پایه مفروضات صاحبان آن می‌توان به شمار آورد. شاید اینان نیز همچون زیدیه می‌پنداشته‌اند که برانگیختن مردم به قیام در برابر حاکمیت، از وظایف اصلی امام بوده است. باری، امامان شیعه از انگیزه دستگاه خلافت عباسی درباره سخت‌گیری بر شیعیان و میزان اقبال مردمی و توان ایستادگی مخالفان در برابرشان و از وظایف مهم‌تر و رسالت اصلی خود غافل نبودند و از این‌رو، نه تنها به مخالفت آشکار و حرکات زودگذر حسی و مشکل‌آفرین و کمابیش بی‌حاصل پرداختند که علویان و دیگر پیروان خود را از این کارها بازداشتند (مسعودی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۱۷). البته دل‌سوزی آن بزرگواران درباره این دسته از خویشان خود، گاهی مخالفت و تشر رویی انقلابیان را به دنبال می‌آورد و امامان به حسدورزی نیز متهم می‌شدند.

این سیره موجب می‌شد که حاکمان عباسی به‌رغم آگاهی از هدف‌های امامان و

۱. برای آگاهی از بررسی برخی از این احادیث، ر.ک: منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۰۵ - ۲۵۵.



مخالفت‌های آنان با خودشان، گاهی به سیاست همراهی (مماشات) و احترام ظاهری به آن بزرگان تن دهند^۱ و حتی گروه‌های مخالف علوی تندرو را به الگوپذیری از امامان شیعه سفارش کنند. منصور در روزگار زندگی امام صادق (ع)، در نامه‌ای به محمد نفس زکیه چنین نوشت:

در میان خاندان شما بعد از وفات پیامبر، برتر از علی بن حسین [کسی] متولد نشده است و او از پدر تو حسن به حسن نیکوتر و پس از او نیز در میان شما، بهتر از محمد بن علی نبود و او نیز از پدر تو بهتر بود و اکنون نیز در مقابل شما برتر از جعفر بن محمد نیست که او نیز بر تو ارجح است (ابن عبدربه، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۸۲ و ۸۳).

آنان در زمینه‌های فراوانی نه تنها دشمنی خود را با امامان آشکار نمی‌کردند که از اقرار به برتری دانش و اصالت خانوادگی آنان بر خاندان خودشان ناگزیر می‌شدند و خواسته یا نخواست به توصیف و بزرگداشت آنان می‌پرداختند؛ چنان‌که بر پایه گزارشی، هارون با اشاره به امام موسی بن جعفر چنین گفت: «هذا من رهبان بنی هاشم» و این پرسش را که چرا بر وی سخت می‌گیری و او را به زندان انداخته‌ای، چنین پاسخ داد: «هیئات لابد من ذلک» (همان، ص ۸۹). اسماعیل جعفر، از بزرگان بنی هاشم و عامل منصور در حکومت فارس نیز در این‌باره گفته است:

روزی بر ابو جعفر منصور در آمدم و ریش او از اشک، تر شده بود. رو به من گفتم: نمی‌دانی که بر خاندانت چه مصیبتی وارد شده است؟ گفتم ای امیر مؤمنان چه پیش آمده؟ گفت: سرور و دانایشان و باقی مانده نیکانشان وفات کرده است. گفتم: ای امیر چه کسی؟ گفت: جعفر بن محمد. پس گفتم: خدای اجر امیر مؤمنان را بزرگ گرداند و عمرش را برای ما طولانی کند. پس به من گفتم: راستی که جعفر از کسانی بود که خدا درباره آنان گفته است: «ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا» (یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۷۸).

بنابراین، خلفای عباسی به‌ویژه آنان که ارتباط نزدیک‌تری با علویان داشتند، به‌خوبی

۱. برای نمونه، رک: صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۷۸ - ۸۹.

۲. برای نمونه، رک: همان.

از جایگاه بالا و برتری علم و تقوای امامان شیعه آگاه بودند. البته این آگاهی به دشمنی نکردن با امامان نمی‌انجامید؛ زیرا حاکمان سیاسی و صاحبان قدرت به‌ویژه قدرت حزبی، همواره در اندیشه تداوم چیرگی خود بوده‌اند و به گواهی تاریخ و بر پایه باور به «الملک عقیم»، تنها یک چیز برای حاکمان و صاحبان قدرت مهم بوده و کمابیش اندیشه همه آنان را به خود واداشته است: «ماندگاری قدرت و حاکمیت» نه پاس‌داشت وجدان اخلاقی - انسانی یا توجه به دیدگاه‌ها و حس مذهبی و خانوادگی حاکم. حتی با بررسی شتابناک درباره روی‌کرد حاکمان سیاسی به مخالفان و رقیبانشان، این دعوی را به‌خوبی می‌توان اثبات کرد که اندیشه‌ها، بنیادهای نظری و ادعاهای زبانی آنان از رفتارهای عملی‌شان بسی دور بوده است. شهید مطهری در *فلسفه تاریخ*، داستانی نقل می‌کند که بر این بحث پرتو می‌افکند:

در سال ۲۵ که مرحوم آقا سید ابوالحسن فوت کرد و آقای بروجردی مرجع شد، من در فاصله چند روز گفتم تمام مشکلات من در باب خلافت حل شد؛ یعنی گذشته را در پرتو حال شناختم. آقا سید ابوالحسن بود و مرجع کل فی‌الکل. من حدود هشت سال بود که در قم بودم و افراد زیادی را می‌شناختم که آدم‌های خوبی بودند. قرار بود یک قدرت بزرگ روحانی از مقامی به مقام دیگر منتقل شود؛ یک امتحان بسیار بزرگ. من یک مرتبه دیدم مثل اینکه حوزه قم زیر و رو شد. یک حالت هول‌عجیبی به افراد افتاد. هر کسی گرایشی به یک آقا داشت. در راه گرایش به این آقا و کوبیدن بقیه آقایان، همه چیز فراموش شده بود. مثل اینکه موقتاً همه، همه چیز را فراموش کرده بودند. یک حالت جنون‌آمیزی به وجود آمده بود. این آن را تعدیل می‌کرد و آن دیگری را تفسیق و به‌عکس. گفتم سبحان الله! بشر چه موجودی است! پس اگر روزی پیغمبری بخواهد بمیرد و یک خلافت به آن عظمت بخواهد منتقل شود، می‌بیند آن عادل‌ترین عادل‌ها تبدیل می‌شود به فاسق‌ترین فاسق‌ها. از امتحان‌هایی که در زمان حاضر برای بشر پیش می‌آید، انسان می‌تواند طبیعت بشر در گذشته را بفهمد که می‌فهمد. همین ماها هم اگر بودیم، از همین کارها می‌کردیم. چیز عجیبی نیست که انسان فکر می‌کند آدم‌های خیلی استثنایی آمدند خلافت علی (ع) را غصب کردند. نه. اگر ماها هم بودیم چنین کارهایی را می‌کردیم؛ همان‌طور که انسان



مسائل حال را در پرتو گذشته می‌شناسد. مسائل گذشته را نیز در پرتو حال می‌توان شناخت (مطهری، ج ۱۵، ص ۱۷۱).

از این‌رو، حتی کسانی که خود از علویان و فرزندان امامان شیعه بودند، در حکومت نیم‌بند و چند روزه خود نتوانستند در برابر آن بزرگان تاب بیاورند^۱ و شاید با استناد به «الملک عقیم»، گاهی همه چیز را فراموش می‌کردند تا چه رسد به خلفایی چون منصور، هارون و مأمون که برای خود و خاندانشان قدرتی فراچنگ آورده بودند و به همین سبب، سیاست سکوت و میانه‌روی را درباره امامان بسنده نمی‌داشتند و حتی حضور و قدرت معنوی آن عزیزان را تاب نمی‌آوردند، بلکه آنان را رقیبان و مانعان اصلی اقتدار خویش می‌دیدند. بنابراین، عباسیان نیز نه تنها با روش‌های گوناگون برای فروکاستن از جایگاه مذهبی و اقبال فراگیر مردم به ائمه تلاش می‌کردند و رقیبانی فکری - مذهبی بر جای آن می‌نشانند که گاهی به بهانه‌ای به آن بزرگان آزار می‌رسانند. آثار تاریخی و حدیثی تشیع و تسنن (فریقین) درباره گماردن جاسوس برای امامان شیعه و تهدید، حصر، حبس و کشتن پنهانی آنان گزارش‌های فراوانی در بردارند و از تأثیرگذاری سیاست تقیه و چند و چون واکنش سیاسی - مذهبی اهل بیت سخن می‌گویند. از این‌رو، برخی از واکنش‌های ناشایست و مستقیم خلفای عباسی درباره امامان شیعه و چگونگی رفتار آنان در این باره گزارش می‌شود.

رفتار منصور با امام صادق (ع) و واکنش ایشان در برابر خلیفه

زندگی ۶۵ ساله صادق آل محمد (۸۳ - ۱۴۸) در روزگار خلافت ده خلیفه اموی و دو خلیفه نخست عباسی (سفاح و منصور) گذشت. او در دوران امامتش دگرگونی‌های مهم سیاسی - فرهنگی فراوانی دید. مانند نشستن عباسیان بر جایگاه خلافت اموی و پیدایی مذاهب گوناگون فقهی و کلامی و ماجراهای غم‌انگیز قتل زید بن علی و دیگر سادات حسنی. آن حضرت در دوره منصور در مقایسه با دیگر علویان از آزادی بیشتری برخوردار بود، اما در جایگاه بزرگ سادات حسینی از خلیفه آزار می‌دید (ابن هبتمی، ۱۴۱۴، ص ۲۱ - ۲۰۳؛ ابن صباغ، بی‌تا، ص ۲۳۱ - ۲۳۴). منصور بر پایه

۱. برای آگاهی از واکنش تند پسر عموهای امام صادق در برابر آن حضرت، ر.ک: کلینی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۵۸ - ۳۶۶، حدیث هفدهم.

همین سیاست، جاسوسانی برای پاییدن امام و آگاهی از ارتباط تشکیلاتی او با شیعیان گمارد (صفار، ۱۴۰۴، ص ۲۴۵؛ نوری، ۱۴۱۵، ج ۱۲، ص ۳۸۳؛ شبر، ۱۹۹۸، ص ۱۷۴ - ۱۸۱). تأکیدهای مکرر آن حضرت بر تقیه خود گواه گویای فشار سیاسی منصور بر امام و اصحاب اوست.

این خلیفه عباسی امام را پیوسته زیر نظر داشت و بارها او را از مدینه به عراق فراخواند و حتی برای خرد کردن شخصیت علمی و معنوی آن بزرگوار، از ابوحنیفه خواست که با فراهم کردن مسائل علمی مشکل، در محضر خودش با امام مناظره کند و با چیره شدن بر آن حضرت از نفوذ او بکاهد، اما چنین نشد، بلکه ابوحنیفه سرانجام به برتری علمی امام از همه دانش‌مندان آن عصر اعتراف کرد (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۴۴۰).^۱

کمابیش هر یک از آن بزرگان در برابر فشارهای سیاسی تاب می‌آوردند و می‌کوشیدند که با بهره‌گیری از تقیه و دیگر امکانات موجود، خود و میراث جدشان را حفظ کنند. رفتار امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) با توجه به بلندی دوران امامت آن دو بزرگوار (هفتاد سال) و هم‌زمانی آن دو با برپایی مهم‌ترین شورش‌های سادات علوی، الگوی درخوری برای آگاهی از سیره دیگر امامان به شمار می‌رود. سیاست امام صادق(ع) چنان محتاطانه (همراه با حزم) بود که او ناگزیر شد پنج نفر را به جانشینی واقعی خود معین کند و منصور، خلیفه عباسی را نیز از جانشینان خود بخواند. آن حضرت از همین روی، نه تنها درباره قیام نکردن متعهد شد که گاهی به مجلس خلیفه می‌رفت. بیش‌ترین روایات در باب تقیه و فرمان به خودداری از قیام سیاسی، به ایشان منسوبند. امام در بسیاری از رخداد‌های تاریخی و بزرگ عصر خویش که رنگ و رویی سیاسی داشت، از ماجرا بر کنار بود، اما با استفاده از خلأ انتقال قدرت و پیدایی آرامش نسبی برای اهل‌بیت، در استوارسازی ارزش‌های اسلامی و سامان‌دهی ساختار تشیع، حفظ میراث معنوی اسلام، گستراندن مکتب اهل‌بیت به‌ویژه جلوگیری از کج‌روی‌های فکری می‌کوشید (مغنیه، ۱۳۹۹، ص ۱۰۸؛ عادل ادیب، ۱۳۶۱، ص ۱۹۰). گستره فراوان روایات اهل‌بیت از زبان امام صادق(ع) و نام یافتن فقه شیعی به فقه جعفری، این دعوی را

۱. برای آگاهی بیش‌تر درباره رفتارهای منصور با امام صادق، ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۷، ص ۷۴، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۷ - ۱۹۵، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۰۶؛ کلینی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۳۷۸ - ۳۸۴؛ اربلی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۳۶۹ - ۴۴۸



اثبات می‌کند. آن حضرت نه تنها خود به مبارزه مستقیم سیاسی نمی‌پرداخت، که یاران و دیگر علویان انقلابی را از آن پرهیز و به آنان فرمان می‌داد که از سپر تقیه بهره گیرند (حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۱، ص ۴۰ - ۴۱ و ۴۷۲؛ نوری، ۱۴۱۵، ج ۱۲، ص ۲۹۱ - ۳۰۷؛ معزی، ۱۴۱۴، ج ۱۸، ص ۳۹۳).

باری، خلافت عباسیان از دید شیعیان علوی به معنای غصب حقوق سیاسی اهل بیت پیامبر (ص) بود و از این‌رو، عباسیان درباره قدرت خود به آنان بدگمان شدند. هم‌چنین انگیزه‌های اقتصادی موجب سرکوبی و فشار آوردن بر علویان شد؛ زیرا امام صادق (ع) از خمس اموال پیروانش برخوردار بود و آنان گردآوری این اموال را گامی در راه براندازی حکومتشان می‌دانستند. این دو عامل عباسیان را ناچار کرد که امام صادق (ع) را در مدینه و پیروانش را در عراق و مصر بپایند و بدین شیوه از امنیت حکومت خود دل‌گرم شوند (جاسم حسین، ۱۳۷۷، ص ۶۳ و ۶۴).

سیاست فشار و ستم منصور، گاهی دامان نزدیکان و اصحاب امام صادق (ع) را نیز می‌گرفت؛ چنان‌که افرادی مانند سدیر و عبدالسلام بن عبدالرحمن به زندان افتادند و کارگزاران منصور، معلی بن خنیس یار فداکار امام را کشتند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۷، ص ۱۲۹). این سیاست موجب شد که اصحاب آن حضرت نتوانند حقایق و معارف اهل بیت را آشکارا بازگویند، بلکه پس از وی نیز مشکلات در نقل و ترویج احادیث آن حضرت پیش آمد (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۵۳؛ حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۸، ص ۵۸ و ۳۳۰). اصحاب امامان از بیم مأموران دولت نتوانستند دیدگاه‌های واقعی امامان را بازگویند و حتی چیزهایی ناسازگار با آنها بر زبان آوردند یا مجموعه‌های حدیثی خود را دفن کردند و از این‌رو، بسیاری از سخنان آن بزرگان به نسل بعد نرسید، بلکه گاهی گزارش‌های مختلف و متناقض و شگفتی‌آوری از سخنان آنان نقل می‌شد. اکنون نیز چند و چون دست‌برد غالیان و مفوضه در مجموعه‌های حدیثی محدثان کهن، روشن نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸، ص ۲۸).

رفتار خلفای عباسی با امام موسی کاظم (ع)

روزگار امامت امام موسی بن جعفر (۱۴۸ - ۱۸۳)، هفتمین پیشوای شیعیان که سال

۱. برای آگاهی از نمونه‌های مستند این دعوی، ر.ک: بهبودی، ۱۳۶۲، ص ۱۳ - ۱۸.

۱۲۸ هجری قمری زاده شد، با خلافت منصور (تا ۱۵۸)، مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹)، هادی (۱۶۹ - ۱۷۰) و هارون (۱۷۰ - ۱۹۳) هم‌زمان و در مقایسه با دوران امامت دیگر امامان شیعه طولانی‌تر بود. آن بزرگوار به سبب بردباری‌اش در برابر نامهربانی‌ها و دسته‌بندی‌های شیعیانش، به کاظم (فرورنده خشم) لقب گرفت (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۰۳)، اما در دوره‌هایی از زندگی پربارش، به تندی و خشم فرزندان خلفا دچار شد و سرانجام در زندان هارون به شهادت رسید. گفته‌اند که خلیفه آن حضرت را در زمان امامت پدرش تهدید کرد؛ یعنی منصور فرمان داد که وصی امام صادق را بکشند، اما بر پایه وصیت‌نامه آن حضرت، منصور و چهار نفر دیگر وصی او خوانده شده بودند (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۳۸۴).

مهدی، دیگر خلیفه عباسی نیز یک بار امام را در بغداد بازداشت کرد و پس از دیدن خوابی، از امام پوزش خواست و او را آزاد و متعهدش کرد که به هیچ کاری بر ضد خلیفه و فرزندان دست نزند. از فشار مستقیم سه خلیفه نخست عباسی (منصور، مهدی و هادی) بر این امام گزارش‌های اندکی در دست است؛ زیرا آنان بیش‌تر درباره علویان و سادات حسنی دغدغه داشتند. بنابراین، امام کاظم (ع) به‌رغم اینکه از قیام در برابر عباسیان ناخشنود بود، بیش‌تر در دوره هارون خلیفه مقتدر عباسی، به فشارهای سیاسی گرفتار آمد (جعفریان، ۱۳۸۱، ص ۳۹۰ - ۴۰۶). از این‌رو، بخش فراوانی از روایات تاریخی درباره زندگی امام کاظم، سخت‌گیری‌های هارون را بر آن حضرت در بردارند (همان، ص ۳۹۰). اگر گزارش دست‌گیری موسی بن جعفر بر اثر حسادت و سعایت عمومی آن بزرگوار درست باشد (مسند الامام الکاظم، ج ۱، ص ۱۲۷)، ماجرای شهادت او برای شیعیان ناگوارتر خواهد شد.

هارون به سبب فزونی تجربه‌اش درباره قیام‌های علویان و آگاهی از مخالفت‌های درونی امامان با حکومت عباسی، موسی بن جعفر را از مخالفان و رقیبان اصلی خود می‌دانست. برای نمونه، صفوان بن یحیی می‌گوید امام رضا پس از شهادت پدرش موسی بن جعفر با او از امامت خود سخن گفت و آن را نزد وی فاش کرد. صفوان به‌رغم اینکه از پیروان امام به شمار می‌رفت، به آن حضرت گفت: «امر بزرگی گفتی. آیا از این طاغی (هارون) نمی‌ترسی؟» (اربلی، ج ۲، ص ۲۷۳). آن حضرت که بر اثر بردباری‌اش در برابر دشمن عباسی و دیگر مخالفان خود، کاظم نام گرفت، با تلاش



برای گستراندن و روشن کردن حقوق اهل‌بیت، از درگیری مستقیم با حکومت خودداری می‌کرد. راویان شیعی در آن روزگار از سر احتیاط، از او با صفاتی چون «العبد الصالح» نام می‌بردند و از همین روی، کسانی معتقدند که سیاست تقیه در زمان این امام از دیگر دوران‌ها افزون‌تر بوده؛ چنان‌که بیش‌تر اخبار «علاجیه» و «متعارض» از ایشان رسیده است (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۹، ص ۲۲۵).

آن حضرت نه تنها در قیام شهید فخر (از مهم‌ترین قیام‌های علوی در برابر هادی) شرکت نکرد (اصفهانی، ص ۳۸۲) که بنابر گزارش‌های تاریخی، غیرمستقیم می‌کوشید که او را به‌رغم خلوص در قیام، از این کار بازدارد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۸، ص ۱۶۱).^۱

سیره و فلسفه سیاسی یاد شده درباره این دو امام، بر شیوه عام آن بزرگان درباره روش‌های حسی و زودگذر برخی از علویان دلالت می‌کنند و از الویت کارهای فکری - فرهنگی نزد آنان خبر می‌دهند. هیچ انسان منصفی، میانه‌روی آنان را بر پایه امکاناتشان و توجه آنان را به واقعیت‌های آن دوران، به گوشه‌نشینی و عافیت‌جویی در برابر مسئولیت‌های سیاسی - اجتماعی تعبیر نمی‌کند. بنابراین، حرکت آنان را به معنای بی‌اعتنایی به اصل بنیادین امر به معروف و نهی از منکر و خوش‌رویی در برابر ظلم یا تأیید دستگاه خلافت نباید دانست؛ زیرا آنان گاهی آشکارا از برتری خودشان بر خلفا سخن می‌گفتند، بلکه گاهی مخالفت و اعتراض رسمی خود را درباره کارهای آنان آشکار می‌کردند. حتی برخی از پژوهش‌گران معتقدند که شورش‌های بعدی برخی از فرزندان موسی بن جعفر و مسئله تصمیم‌مأمون درباره ولایت‌عهدی امام رضا به انگیزه ساکت کردن علویان، مؤید این بینش است که آن امام، رهبر مخالفان دولت در آن روزگار شناخته می‌شده است (حسین مدرسی، ۱۳۷۵، ص ۱۶). فرمان‌های آن بزرگان درباره هم‌کاری نکردن با خلفا و طاغوت دانستن آنان یا خودداری کردن از رفت و آمد با آنان، گرفتن وجوهات شرعی، تأکید بر موضوع مهدویت و پی‌افکنی سامانه وکالت (همان، ص ۱۸ - ۲۷)، گونه‌ای مبارزه بنیادین با دستگاه سیاسی حاکم به شمار می‌رود. با گذشت زمان نیز روشن شد که کارهای کمابیش فرهنگی آنان، شایسته‌تر و ماندگارتر از قیام بوده است. آنان بر پایه بینش الهی و شناخت ژرف خود درباره امکاناتشان و

۱. درباره هدف و خلوص نیت قیام حسین بن علی (شهید فخر)، ر.ک: اصفهانی، همان، ص ۳۷۲.

آگاهی از میزان روی آوردن یا پشت کردن مردم به آنان (برای نمونه، ر.ک: مسعودی، بی تا، ج ۳، ص ۲۱۷) و با استناد به علم غیب و فرمان‌های معین پیشین، به قیام سیاسی نپرداختند و این کار را در آن زمان و زمینه، بی حاصل می دانستند، اما واکنش حسی مخالفان خود را نیز پاس می داشتند و از این رو، مخالفت این دسته را با عباسیان، با آموزه قرآنی (لایحب الله الجهر بالسوء الا من ظلم) ناسازگار نمی دانستند و آنان را با دیگر مخالفان و دشمنان سیاسی مکتب اهل بیت یکسان نمی شمردند.

بنابراین، بازداری امامان از قیام و دست زدن به کارهای شتاب زده و حسی و همکاری نکردن با مجریان چنین کارهایی، با سخنان عاطفی آنان با خانواده‌های کشته شدگان و کمک‌های مالی به آنان، جمع‌شدنی می نماید. اگر امام صادق (ع) نیز خود را به درگیری‌های سیاسی سرگرم می کرد، شیعیان امامی پس از وی نیز نه تنها از آموزه‌های فقهی و کلامی مستقل برای تشیع برخوردار نمی شدند که همانند خوارج و زیدیه، در محدودیت‌های فرهنگی فرومی ماندند و همواره به فرهنگ دیگران چشم می دوختند.

دیگر امامان شیعه نیز کمابیش به حصر و تعقیب و فشار خلفای بعدی به ویژه متوکل عباسی گرفتار آمدند. خلفای پس از هارون با سیاست محصور کردن امامان در پایتخت، توانستند از ارتباط مستقیم آنان با یاران‌شان در گوشه و کنار جغرافیای اسلامی بکاهند و همواره آنان را بپایند. رفتار خلفا با امامان در این دوره گاهی با احترام ظاهری همراه بود؛ چنان‌که کسانی اتهام آنان را به کشتن آن بزرگواران نپذیرفته‌اند، اما این احترام ظاهری را به معنای توجه آنان به مکتب اهل بیت یا دل‌سوزی برای خاندان پیامبر (ص) نمی توان دانست؛ زیرا بر پایه گزارش‌های تاریخی، امامان افزون بر حصر ناخواسته و نگاه‌بانی پیوسته کارگزاران حکومتی از آنان، گاهی به بازجویی و حبس دچار می شدند؛ به ویژه هنگامی که دستگاه خلافت به مخالفت‌ها و شورش‌های علویان سرگرم بود.^۱ حتی اگر سیاست این خلفا درباره آزار دادن و پی‌جویی (تعقیب) شیعیان و علویان، با روی کرد آنان به امامان پیوندی نداشته باشد، درباره درگذشت زود هنگام و رازگونه امام رضا و دو امام پس از وی، هنوز می توان سخن گفت و به‌سادگی از آن

۱. برای آگاهی از گزارش چکیده‌ای در این باره، ر.ک: جعفریان، ۱۳۸۱، ص ۴۸۱، ۵۰۲ - ۵۱۳.

نمی‌توان گذشت.

سیره سیاسی دیگر امامان شیعه

عباسیان به‌ویژه تا زمان مأمون، دل‌خوشی از امامان شیعه نداشتند و حتی حضور غیر سیاسی آنان را برای حکومتشان آسیب‌زا می‌دانستند، اما به هر روی رفتارشان با امامان در سنجش با دیگر علویان تندرو به‌ویژه شاخه حسنی آنان، نرم‌تر بود و دست‌کم در برابر آنان شمشیر را از رو نیستند. خلفا به‌رغم آگاهی‌شان از آرمان‌ها و مبانی امامان در مخالفت با خودشان و به‌رغم آگاهی از باور مردم به شایستگی آنان برای مقام خلافت (ابن‌عماد، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۰۴ - ۳۰۵؛ ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۴۵۰)، گاهی به بزرگ‌داشت آن بزرگان زیان می‌گشادند. مهم‌ترین خاستگاه این شیوه رفتاری را سلوک سیاسی امامان در آن روزگار می‌توان دانست؛ یعنی امامان شیعه در عصر این خلفا، به دو مشکل مهم سیاسی و فکری دچار شدند: رقابت دستگاه خلافت عباسی و بازارگرمی رقیبان فکری مکتب اهل‌بیت. بنابراین، آنان ناچار بودند که در برابر هر یک از این مشکلات، سیاستی درخور و محتاطانه پیش گیرند.

رفتار دو امام پیشین نیز در چارچوب رفتاری دیگر امامان شیعه می‌گنجید، اما دگرگونی اوضاع اجتماعی - سیاسی و تحول دستگاه خلافت عباسی افزون بر درگیری درونی خلفا با یک‌دیگر (آمد و شد زود هنگام خلفا) و سرگرم شدن آنان به دیگر مخالفان سرسخت علوی، موجب شد که وضع روزگار این امامان تا اندازه‌ای تغییر کند. خلفای عباسی در این دوران بر پایه تجربه‌های پیشین می‌دانستند که امامان شیعه از خلافت و به دست گرفتن قدرت ظاهری گذشته‌اند. زمینه این کار برای آنان فراهم نبود، اما نظارت سیاسی بر آنان همراه با حصر ناخواسته، فزونی گرفت. پاس‌داشت ظاهری و زیرکانه خلفا درباره اهل‌بیت نیز به همین سبب صورت می‌گرفت.

باری، فشار سیاسی حاکمان عباسی افزون بر سعایت‌ها و مخالفت‌های رقیبان و رسته‌های فکری داخلی، زمینه آشکار کردن حقوق اجتماعی و سیاسی را برای امامان از میان می‌برد. از این‌رو، آنان در این دوره با روش تقیه و گاهی با بهره‌گیری از موسم حج و مهم‌تر از آنها، تشکیلاتی به نام «وکالت»، بیش‌تر برای حفظ و گستراندن مکتب

۱. برای آگاهی از گزارش گسترده‌ای در این‌باره، ر.ک: اسد حیدر، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۶۳.

اهلبیت نزد خواستاران آن تلاش می‌کردند^۱. امامان شیعه با توجه به مشکلات و محرومیت‌های خود، به‌انگیزه به دست آوردن منافع بیش‌تر و جلوگیری از فشار دستگاه خلافت بر شیعه و رهبرانش، نمی‌توانستند آشکارا به تبیین امامت خود بپردازند. آنان پیوسته بر مسئله امامت پای می‌فشرده، اما برای روشن کردن ویژگی‌های خُرد و مصداق‌های آن، که مخالفان داخلی و خارجی‌شان را برمی‌انگیخت، چاره‌ای جز در نظر آوردن وضع زمان و مکان نداشتند و این خود به اختلاف‌هایی میان یاران و پیروان ائمه انجامید.

نتیجه

شیعیان علوی و پیروان اهل‌بیت (ع) در دوران نخستین نسل خلفای عباسی، به فشارهای سیاسی و محدودیت‌های اجتماعی و مذهبی فراوان و گاهی به چالش‌های درونی با یک‌دیگر دچار بودند. از سوی دیگر، عباسیان می‌کوشیدند که با دعوی میراث‌داری پیامبر، مشروعیت خلافت خود را استوار کنند. فشارهای دستگاه خلافت بر امامان شیعه و پیروانشان به‌ویژه در دوره عباسی و سیاست تقیه امامان افزون بر فراهم نبودن زمینه نظارت کامل بر شیعیان پراکنده‌شان در گوشه و کنار جغرافیای اسلامی، از دید فکری و سیاسی پی‌آمدهای زیان‌باری داشت که آنها را در دو گروه «عام» و «خاص» می‌توان گنجانند. این پی‌آمدهای ناخواسته و گاهی پیوسته در عصر امامان، در جستارهای پردامنه‌تری باید بررسی شوند:

۱. بخش شدن (تشعب) شیعیان به گروه‌های زیدی، جعفری، اسماعیلی، واقفی و...؛
۲. بخش شدن سادات علوی به دو شاخه حسنی و حسینی؛
۳. سردرگمی یاران امامان در ویژگی‌ها و مصداق‌های واقعی امامت؛
۴. طرح شدن دعوی‌های مهدویت و اندیشه نامیرایی امامان میان شیعیان؛
۵. پیدایی غلو و غالی‌گری.

۱. سامانه وکالت پیش از این امامان پدید آمده بود.

کتابنامه

۱. آل کاشف الغطاء، محمدحسین (۱۴۱۵ ق / ۱۳۷۳)، *اصل الشیعه و اصولها*، تحقیق علاء آل جعفر، قم، مؤسسه الامام علی.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبئه الله (۱۳۸۷ ق)، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳. ابن اثیر، عزیزالدین (۱۴۰۹)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴. ابن اعثم، ابی محمد احمد (۱۴۱۱ق)، *الفتوح*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء.
۵. ابن حجر هیتمی، احمد بن محمد (۱۴۱۴)، *الصواعق المحرقة*، بی جا، دارالکتب العلمیه.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (بی تا)، *مقدمه ابن خلدون*، تحقیق مصطفی محمد، قاهره، بی نا.
۷. ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۳۶۷ ق)، *وفیات الاعیان*، قاهره، مکتبه النهضه المصریه.
۸. ابن صباغ، علی بن محمد (بی تا)، *الفصول المهمه*، بی جا، مطبعه لاعلمی.
۹. ابن عبدربه، احمد بن محمد (۱۴۱۱ ق)، *العقد الفرید*، بیروت، دارالکتاب العربی.
۱۰. ابن عماد، عبدالحی بن احمد (۱۳۵۰)، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، قاهره، مکتبه القدسی.
۱۱. احمد، امین (بی تا)، *ضحی الاسلام*، بیروت، دارالکتاب العربی.
۱۲. اربلی، ابی الحسن علی بن عیسی (۱۴۰۱ ق)، *کشف الخمه فی معرفه الائم*، بیروت، دارالکتاب الاسلامی.
۱۳. اسد، حیدر (۱۳۹۰ ق)، *الامام الصادق و المذاهب الاربعه*، چاپ دوم، بیروت، دارالکتاب العربی.
۱۴. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۳)، *خاندان نوبختی*، مشهد، بنیاد پژوهش های

- اسلامی.
۱۵. امین، احمد (۱۳۴۸)، فجر الاسلام، بیروت، دارالکتاب العربی.
۱۶. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵)، الحدائق الناظره، بیروت، دارالاضواء.
۱۷. جاسم، حسین (۱۳۷۷)، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۱۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۸)، تاریخ معتزله، تهران، کتابخانه گنج دانش.
۱۹. جعفری، حسین (۱۳۷۴)، تشیع در مسیر تاریخ، تهران، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی.
۲۰. جعفریان، رسول (۱۳۸۰)، تاریخ تشیع در ایران، قم، انتشارات انصاریان.
۲۱. _____ (۱۳۸۱)، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، مؤسسه انصاریان.
۲۲. _____ (۱۳۷۴)، تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفاء)، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
۲۳. حر عاملی، محمد بن حسین (۱۴۰۳ق)، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۲۴. دینوری، ابی حنیفه احمد بن داود (۱۳۶۴)، الاخبار الطوال، محمود مهدی دامغانی، تهران، نشر نی.
۲۵. ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۳ق)، سیر اعلام النبلاء، تحقیق شعیب ارنؤوط و محمد نعیم عرقسوسی، چاپ نهم، بیروت، مؤسسه الرساله.
۲۶. رازی، ابوحاتم (۱۳۹۲)، «کتاب الزینه»، تحقیق و مقدمه عبدالله سلوم سامرای، در الغلو و الفرق الغالیه فی الحضار الاسلامیه، بغداد، دارالحریه.

۲۷. سهیل طقوش، محمد (۱۳۸۰)، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۲۸. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی‌بکر (۱۳۷۰)، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، قم، انتشارات شریف.
۲۹. شبر، حسن (۱۹۹۸)، *شذرات سیاسیة من حياة الائمة*، تهران، بی‌نا.
۳۰. صدوق، محمد بن علی (۱۹۸۴ م / ۱۴۰۴ ق)، *عیون اخبار الرضا*، با مقدمه و پاورقی حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳۱. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ ق)، *بصائر الدرجات*، تصحیح محسن کوجه‌باغی، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۳۲. طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۹)، *تاریخ الامم و الملوك*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳۳. عادل، ادیب (۱۳۶۱)، *زندگانی تحلیلی پیشوایان ما*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۴. عطاردی، عزیز الله (۱۳۶۸)، *مسند الامام الکاظم*، مشهد، کنگره جهانی امام رضا (ع).
۳۵. قادری، حاتم (۱۳۷۵)، *تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان*، بی‌جا، بنیان.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۱ ق)، *الاصول الکافی*، تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری، بیروت، دارصعب.
۳۷. لیشی، سمیره مختار (۱۳۶۳)، *جهاد الشیعة فی العصر العباسی الاول*، بی‌جا، بی‌نا.
۳۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، *بحار الانوار*، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۹. مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۷۵)، *مکتب در فرآیند تکامل؛ نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین*، ترجمه هاشم ایزدپناه، بی‌جا، بی‌نا.

۴۰. مسعودی، علی بن حسین (بی‌تا)، *مروج الذهب*، بیروت، دارالمعرفة.
۴۱. مغنیه، محمدجواد (۱۹۸۱)، *الشیعه و الحاکمون*، بیروت، مکتبه الهلال.
۴۲. _____ (۱۳۹۹)، *الشیعه فی المیزان*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۴۳. ملایری معزی، اسماعیل (۱۴۱۴)، *جامع احادیث الشیعه*، بانظارت حسین طباطبایی بروجردی، قم، نشر نایف.
۴۴. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ ق)، *دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه*، بی‌جا، المركز العالمی للدراسات الاسلامیه.
۴۵. نوبختی، حسن بن موسی (۱۳۵۵)، *فرق الشیعه*، نجف، مکتبه مرتضویه.
۴۶. نوری، حسین (۱۴۱۵)، *مستدرک الوسائل*، بیروت، مؤسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث.
۴۷. ولوی، علی محمد (۱۳۸۰)، *دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی؛ پژوهش در تعامل اندیشه‌های کلام و جریان‌های سیاسی*، تهران، دانشگاه الزهرا.
۴۸. یعقوبی، احمد بن اسحاق (بی‌تا)، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دار صادر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی